

پایان جنگ

. . . نائره جنگ خاموش گردید و طرفین از یکدیگر فاصله گرفتند ، مسلمانان بیش از سه برابر قریش کشته داده اند ، باید هر چه زودتر اجساد عزیزان خود را بپاک بپارند ، و آنها را از نظر ، پنهان دارند .

زنان قریش پیش از آنکه مسلمانان بدفن کشتگان برسند دست بچنایت بزرگی زدند و این طوری چنایت در تاریخ بشریت کم نظیر است . آنان به پیروزی ظاهری خود قانع نشده برای گرفتن انتقام بیشتر ، اعضاء و گوش و بینی مسلمانانی که روی بستر خاک افتاده بودند ، بریده و از این طریق لکه ننگینتری بر دامن خود نشانیدند . در تمام ملل جهان کشته دشمن که بی دفاع و بی پناه است ، احترام دارد ولی همسرا بوسفیان از اعضاء بدن مسلمانان گردن - بند و گوشواره ترتیب داد . شکم افسر فداکار اسلام حضرت حمزه را پاره کرد و جگر او را در آورد ، و آنرا بدندان گرفته هر چه خواست بخورد ، نتوانست .

این عمل بقدری ننگین و زشت بود که ابوسفیان گفت من از این عمل تبری میجویم و چنین دستور نداده ام ولی خیلی هم ناراحت نیستم .

این کردار زشت بادشده که این زن میان مسلمانان به «هند آکله الاکباد» :

(هند جگر خوار) معروف گردد ، و فرزندان هند ، معروف به فرزندان زن جگر خوار شدند . مسلمانان در محضر پیامبر وارد نبرد گاه شده و میخواهند ، آن هفتاد کشته را بپاک بپارند . چشم پیامبر به بدن حمزه افتاد ؛ وضع رقتبار و حمزه ، فوق العاده او را منقلب ساخت و طوفانی از خشم و غضب در کانون وجود او پدید آورد . بطوریکه فرمود : این خشم و غضبی که اکنون در خود احساس میکنم ؛ در زندگانی من بیسابقه است .

تاریخ نویسندگان و مفسران بطور اتفاق مینویسند : مسلمانان عهد کردند (و گاهی خود پیامبر را نیز اضافه میکنند) که اگر بر مشرکان دست پیدا کنند ، همین معامله را با کشته های آنها انجام دهند و آنان بجای یکی ۳۰ نفر از آنها را «مثله» کنند. چیزی از تصمیم آنان نگذشته بود که امین و حی این آیه را فرود آورد : و ان عاقبتهم فعاقبوا به مثل ما عاقبتهم به و لئن

صبر تم لہو خیر اللصا برین (سورہ نحل آیه ۱۲۶) یعنی اگر تصمیم دارید کہ آنہا را مجازات کنید ، در مجازات خود میانہ رو باشید و از حد اعتدال بیرون نروید و اگر صبر کنید ، برای بردہاران بہتر است .

اسلام با این آیه کہ خود یک اصل قضائی مسلم اسلامی است ، بار دیگر سیمای روحانی خود را نشان داد و آن اینکہ آئین آسمانی (اسلام) آئین انتقام جوئی نیست ، در سخت ترین لحظات کہ طوفان خشم در کانون وجود انسان حکومت میکند از دستور عدالت و میانہ روی غفلت نکرده و با این طریق ، اصول عدالت را در تمام اوقات در نظر گرفته و مستقر ساخته است .

خواہر حمزہ و صفیہ ، اصرار داشت کہ تنش برادر را بہ بیند ، ولی فرزند او دہ زیر از آمدن مادر بدستور رسول خدا جلو گیری نمود . صفیہ ، بفرزند خود گفت : شنیدہ ام برادرم را دہ مثلہ ، کردہ اند بخدا قسم کہ اگر بالین او بیایم اظهار ناراحتی نخواہم کرد و این مصیبت را در راہ خدا خواہم پذیرفت . این بانوی تربیت یافته با کمال وقار بالین برادر آمد ، نماز بر او خواند و در حق او طلب آمرزش نمود و باز گشت .

راستی قدرت ایمان بالاترین نیرو ہاست ، سخت ترین طوفانہا و ہیجانہا را مہار میکند ، و بر شخص مصیبت زدہ و قارو سکنینہ می بخشد ، و این خود بحث جداگانہ ایست کہ دانشمندان در بخش فوائد و آثار ایمان ، از آن بحث و گفتگو نمودہ اند .

سپس رسول خدا ، برای شہداء واحد ، نماز خواند و آنہا را یکی یکی و یادوتا دو تا دفن کردند ، مخصوصاً دستور داد کہ عمر و جموح ، و عبد اللہ عمرو ، را در یک قبر بگذارند زیرا آنان قبلاً با ہم دوست بودند ، چہ بہتر کہ در حال مرگ نیز با ہم باشند (سیرۃ ابن ہشام ج ۳ ص ۴۹ ، بحار ج ۲۰ ص ۱۳۱)

پیامبر بہ مدینہ باز میگرد

... خورشید بسوی مغرب میروید ، و میخواید اشعہ زربفت خود را بسوی نیمکرہ دیگر بریزد ، سکوت و خاموشی مطلق سر زمین احد را فرا گرفته است ، مسلمانان مجروح و کشته دادہ ناچارند برای تجدید قوا و پانسمان کردن زخمہا ، بخانہ های خود برگردند . فرمان حرکت سوی مدینہ از فرماندہ کل قوا صادر گردید ، پیامبر با انصار و مهاجر وارد مدینہ گردید ، مدینہ ای کہ از اکثر خانہ های آن نالہ مادران داغ دیده و همسران شوہر از دست دادہ بلند است .

پیامبر بہ خانہ های «بنی عبد الاشهل» رسید ، نوحہ سرامی زنان آنہا حال پیامبر را منقلب

ساخت ، اشک از چشمان نورانی اوسرا زیر گردید . و با چشمان اشکبار زیر لب این جمله را گفت :
ولكن حمزة لابواکمی له : مناسفم که کسی برای «حمزه» گریه نمیکند .
 سعد معاذ و چند نفر دیگر که از مقصد آنحضرت آگاه شدند گروهی از زنان را دستور دادند که برای حمزه این افسرخد متگزار نوحه سرائی کنند ، پیامبر اکرم از جریان مطلع گردیده در حق زنان دعا کرد و گفت من همواره از کمکهای مادی و معنوی دسته انصار برخوردار بودم سپس فرمود زنان نوحه گریخانه های خود بر گردند .

خاطرات هیجان انگیز یک زن باایمان

تاریخ زنان باایمان در فصل تاریخ اسلام مایه تعجب و شگفتی است ، اینکه میگویم مایه شگفتی است از این نظر است که ما اشیاء و نظائر آنرا در زنان معاصر خود بندرت میبینیم امروز از حلقوم زنان جهان ، نمره های شجاعت و حماسه بیرون میآید ، و برای خود در برابر حوادث تکان دهنده روزگار قدرت و استقامت و پایداری قائلند ، ولی هرگز به پایة زنان باایمان و فداکار دوران ظهور اسلام نمی رسند . این قدرت و استقامت نتیجه مستقیم ایمان بقضاء الهی و امید در اجرا خروست .

بانویی از قبیله «بنی دینار» که شوهر و پدر و برادر خود را از دست داده بود ، در میان گروهی از زنان نشسته ، در حالیکه او اشک میریخت زنان دیگر نوحه سرائی میکردند ، ناگهان پیامبر از کنار این دسته از زنان عبور کرد ، این بانوی داغ دیده از کسانی که اطراف او بودند از حال پیامبر سراغ گرفت ، همگی گفتند بحمد الله سالم است وی گفت مایلم از نزدیک پیامبر را به بینم ، نقطه ای که پیامبر ایستاده بود ، با محل آنان چندان فاصله نداشت ، چشم این بانو که به چهره پیامبر افتاد ، بی اختیار تمام مصائب را فراموش کرد ، و از مصمم قلب ندائی در داد ، که انقلابی در اطرافیان خود بوجود آورد ، عرض کرد ای رسول خدا ! تمام ناگواریها و مصیبتها در راه تو آسانست . یعنی شما زنده بمانید ، هر فاجعه ای بما برسد ما آنرا کوچک و نادیده میگیریم .

آفرین بر این استقامت ، آفرین بر این ایمان که بسان لنگرهای کشتیهای اقیانوس - پیمان ، کشتی وجود را در برابر طوفانهای کوبنده از تزلزل و بیقراری محفوظ میدارد .
 پیامبر وارد خانه خود گردید ، دیدگان دختر عزیزش «فاطمه» به چهره مجروح پدر افتاد ؛ اشک از گوشه چشمهای اوسرا زیر گردید ؛ پیامبر شمشیر خود را بدختر خود زهره داد ، تا آنرا بشوید .

مرحوم اربلی در کشف الغمه ص ۵۴ نقل میکند : دختر پیامبر آب آورد، تاخونهای چهره پدر را شستشودهد. امیر مؤمنان آب میریخت و زهر را (ع) خونهای اطراف رامی شست ولی چون زخم صورت عمیق بود، خون بند نیامد، ناچار قطعه حصیری را سوزاندند و خاکستر آنرا روی زخمها ریختند، و خون زخمهای صورت بند آمد.

دشمن را باید تعقیب کرد

شبی که مسلمانان پس از حادثه «احد» در خانه‌های خود آرمیدند، بسیار شب حساسی بود، منافقان و یهودان و پیروان عبدالله ابی، از این پیش آمد سخت خوشحال بودند و از پیشتر خانه‌ها ناله و نوحه سرائی بازماندگان بلند بود، بالاتر از همه بیم آن میرفت که منافقان و یهودان علیه اسلام و مسلمانان شورش کنند، و لااقل با ایجاد اختلاف و دوستگی وحدت سیاسی و وضع ثابت مرکز اسلام را از بین ببرند.

اختلافات محلی بمراتب ضررش بالاتر از حملات دشمنان خارجی است. روی این حسابها لازم است پیامبر دشمنان داخلی را بترساند، و با اصطلاح ضرب شستی بآنها نشان بدهد و بآنها بفهماند که نیروی توحید دچاریبی نظامی و تزلزل نگردیده و هر گونه فعالیت و زمزمه مخالف که اساس اسلام را تهدید کند، در نخستین مرحله با قدرت هر چه تمامتر کوبیده خواهد شد.

پیامبر اسلام از طرف خداوند مأمور گردید که فردای همان شب دشمن را تعقیب کند، پیامبر شخصی را مأمور کرد که در تمام نقاط شهر داد بزند : کسانی که دیروز در «احد» بودند فردا باید برای تعقیب دشمن آماده شوند و کسانی که در احد شرکت نداشتند؛ حق ندارند در این جهاد با شرکت ورزند. البته این محدودیت روی يك سلسله مصالحی بود که برای مردان سیاسی روشنندل مخفی نیست، اولاً این محدودیت يك نحو تعرضی است با فرادیکه از شرکت در احد امتناع ورزیده و دند، و در حقیقت سبب صلاحیت از این دسته است؛ که شایستگی دفاع و شرکت را ندارند، ثانیاً : گوشمالی است نسبت به شرکت کنندگان زیرا چون بر اثر بی انضباطی آنان این ضربت وارد شده بود باید خود آنها این شکست را جبران و ترمیم کنند؛ تا منبهد دست به چنین بی انضباطیها نزنند.

ابن هشام مینویسد : ندای منادی پیامبر بگوش جوانی از قبیله «بنی عدالاشهل» رسید؛ در حالیکه او با برادر خود با بدن مجروح در رختخواب افتاده بودند ولی این ندا، بطوری آنها را تکان داد که با اینکه وسیله حرکت برای دو نفر جز یک مرکب پیش

نبود ، و حرکت کردن از جهاتی توأم با مشکلات بود ، - مع الوصف - آنان بیکدیگر گفتند : هرگز سزاوار نیست ، رسول خدا بسوی جهاد برود ، و ما از او عقب بمانیم ، این دو سرادر با اینکه مرکب خود را با تناوب سوار میشدند ، خود را بسر بازان اسلام رسانیدند .

پیامبر تا حمراء الاسد میرود

پیامبر «ابن ام مکتوم» را حاکم مدینه قرار داد ، و در «حمراء الاسد» که هشت میلی مدینه است موضع گرفت ، «معبد خزاعی» که رئیس قبیله «خزاعه» بود ، با اینکه مشرک بود به پیامبر اسلام تسلیمت عرض کرد ، و همواره قبیله خزاعه مسلمان و غیر مسلمان آنان از مسلمانان پشتیبانی میکردند . «معبد» بمنظور خدمت به پیامبر از «حمراء الاسد» عازم «روحاء» مرکز ارتش قریش گردید ، و با ابوسفیان ملاقات کرد ؛ دید ابوسفیان تصمیم گرفته که بسوی مدینه برگردد ، و باقی مانده قدرت مسلمانان را از بین ببرد ، معبد او را از مرجعه منصرف ساخت ، و گفت : هان ای ابوسفیان ! محمدا کنون در «حمراء الاسد» است و با قدرت و سر بازان بیشتر از مدینه خارج شده ، و آنهایی هم که دیروز در بدر شرکت نکرده بودند ، امروز در رکاب ایشان هستند . ای ابوسفیان ! من چهره هائی دیدم که از شدت غیظ و خشم برافروخته شده و من تا کنون در عمرم چنین قیافه هائی را ندیده ام و مسلمانان از بی انضباطی که دیروز رخ داده بود سخت پشیمانند و بقدری در قدرت ظاهری و عظمت روحی و روانی مسلمانان سخن گفت ، که ابوسفیان را از تصمیم خود منصرف ساخت .

پیامبر با یاران خود سر شب در «حمراء الاسد» ماند و دستور داد در تمام نقاط بیابان آتش روشن کنند تا دشمن تصور کند که قدرت و نیروهای جنگنده آنها پیش از آن مقدار است که در احد دیده بودند .

صفوان امیه رو با ابوسفیان کرد و گفت : مسلمانان خشمگین و زخم خورده اند تصور میکنم که بهمین مقدار اکتفا کنیم ، و راه مکه را پیش بگیریم .

شخص با ایمان بیش از یکبار فریب نمیخورد

این جمله خلاصه گفتار پیامبر اسلام است که فرمود : لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین این جمله را موقمی فرمود که ابو عزه جمحی از او درخواست آزادی کرد . وی در جنگ بدر اسیر شده بود ، پیامبر اسلام او را آزاد فرمود و با او شرط کرد که با مشرکان تشریک مساعی علیه اسلام نکند ، و نیز این شرط را پذیرفت ، ولی پیمان خود را با شرکت در جنگ احد ، نقض کرد ، اتفاقاً موقع بازگشت از «حمراء الاسد» مسلمانان ویرا دستگیر کردند این بار نیز او از محضر پیامبر درخواست کرد که ویرا آزاد سازد و از سر تقصیر او بگذرد ولی پیامبر بدر خواست او اعتنا نکرد و با گفتن جمله فوق که : مؤمن از یک سوراخ بیش از یکبار گزیده نمیشود ، دستور اعدام او را صادر کرد و بالنتیجه فاجعه احد که سراسر آموزنده بود پایان پذیرفت .